

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث ما در کیفیت نزع روح و حالاتی که برای انسان در هنگام نزع روح واقع می‌شود و خصوصیات آنی که در آیات شریفه و روایات در این مورد بیان شده است. عمده‌ی مطالب را ذکر کردیم، از آیاتی که در قرآن کریم باید در این بحث مطرح شود آیاتی است که در سوره مبارکه قیامت مطرح شده، آیه 26؛ «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ، وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» معنای اجمالی که در این آیات شریفه آمده این است که خدای تبارک و تعالی اول می‌فرماید «کلا» که کلاً عنوان حرف ردع را دارد، یعنی کافر ایمان به خدا و قیامت نمی‌آورد، إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ این «إذا» شرطیه است، تا مادامی که نفس انسان به تراقی برسد که فاعل بَلَغَتِ همان نفس انسان است، یعنی کفار تا زمانی که جان و نفس‌شان به تراقی برسد باورشان نمی‌شود که یک برزخی وجود دارد و یک قیامتی وجود دارد، تا مادامی که چشم برزخی آنها باز نشده که چشم برزخی انسان بر حسب این آیه‌ی شریفه، وقتی که «بلغت التراقی» است باز می‌شود.

وقتی نفس انسان به تراقی می‌رسد، تراقی جمع ترقوه است، ترقوه دو استخوانی است که از دو طرف به زیر گلو منتهی می‌شود. از این «إذا بلغت التراقی» استفاده می‌شود که نفس و روح از پای انسان شروع می‌کند به خارج شدن، یعنی ابتدا پا روح را از دست می‌دهد تا می‌رسد به قسمت‌های فوقانی بدن، آن آخرین لحظه است «إذا بلغت التراقی» اولین لحظه‌ی نزع روح نیست بلکه آخرین لحظه‌ی نزع روح است، یعنی وقتی به آنجا رسید نزع روح به حد کمال می‌رسد و این آدم دنیا را به طور کلی ترک می‌کند.

تا اینجا نکته همین است که عرض کردیم، اما آیه‌ی بعد «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» در آن وقتی که نفس به این استخوان ترقوه می‌رسد و این انسان جان‌ش را به طور کلی از دست می‌دهد، آن موقع گفته می‌شود چه کسی است که این را نجات بدهد؟ «راق» یا از رقا یرقی است به معنای «یشفی» است، یعنی چه طبیبی است که می‌تواند این بیمار را شفا بدهد و اشاره به این دارد که از نجات این آدم مأیوس هستند و دیگر آمیدی به شفای این آدم نیست. این جمله برای چنین مواردی استعمال می‌شود که انسان مأیوس است و همه‌ی درها بسته است. وقتی نفس این انسان به ترقوه می‌رسد آن وقت حالت یأس است و کسی نمی‌تواند او را نجات بدهد.

در تفاسیر احتمالات مختلفی برای جمله‌ی «قِيلَ مَنْ رَاقٍ» ذکر شده، یکی اینکه فاعل و قائل آن همان افرادی باشند که اطراف این محتضر هستند، «هل من راقٍ» می‌گویند، آیا کسی هست «قِيلَ مَنْ رَاقٍ» آیا طبیبی وجود دارد که این را شفا بدهد، که بعضی از مفسرین این احتمال را در این جمله دادند. اگر از رقا یرقی باشد «من راقٍ» چه کسی است که این را بالا ببرد؟ آن وقت قائلش ملائکه می‌شود، «قالت الملائكة من یرقی بروحه أُمَلَأُكَةُ الرَّحْمَةِ أُمَلَأُكَةُ الْعَذَابِ». چون آیه در مورد کافر است، در بعضی تفاسیر اینطور ذکر شده که وقتی نفس این آدم کافر به استخوان ترقوه می‌رسد، بین ملائکه‌ی رحمت و ملائکه‌ی عذاب نزاع به وجود می‌آید، حالا نه نزاع دنیوی، یعنی همه اکراه دارند از اینکه روح این کافر را بالا ببرند، بعضی‌ها هم فاعل این «قِيلَ» و

«قائل» را خود ملك الموت گرفته که به ملائکه خطاب مي‌کند که کیست اين کافر را بالا ببرد؟ بوي نفس اين انسان کافر اينقدر آزاردهنده است که حتّی ملائکه‌ي الهي هم حاضر نيستند اين روح را به عالم بالا ببرند. بعد در بعضي نقل‌ها دارند که بالأخره خود ملك الموت يك ملك را معيّن مي‌کند که يا فلان تو روح اين را بالا ببر و به عنوان مأمور موظف به انجام اين کار مي‌شود، اين هم احتمال دوم که اگر «رقا يرقى» گرفتيم يعني «من يرقى بروحه إلی السماء» آيا ملائکه‌ي رحمت اين را بالا مي‌برند يا ملائکه‌ي عذاب؟

علي كلّ حال «كلا إذا بلغت التراقي» عرض كرديم که تراقي جمع ترقوه است، حالا چرا عرب به اين استخوان‌ها ترقوه مي‌گويد؟ چون آن غايي که نفس در بدن بالا مي‌آيد به اينجا مي‌رسد و اينجا آخر آن است.

«وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» در راق عرض كرديم که اگر از رقا يرقى باشد به معنای شفاست و اگر از رقا يرقا باشد به معنای اين است که چه کسي مي‌خواهد اين را بالا ببرد، آخرش بايد ملك الموت اين را معيّن کند. اينجا هم يك نکته‌ي تجويدي وجود دارد که در تجويد گفتند در دو جا حروف يرملون اثر خودش را ندارد، يکي در اينجاست «من راق» نبايد خواند و نبايد «ن» را تلفظ نکرد، اگر بخواند «مَرَّاق» يك معنای ديگري پيدا مي‌کند، «مَرَّاق» يعني بايع المرقه. يکي هم آن آيه «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» است که آنجا هم نبايد «بَرَّان» بخوانيم، اگر اينطور بخوانيم به صورت تسميه مي‌شود. حالا آيا اين مطلب درست است يا نه؟ يعني بالأخره در تجويد اين را گفتند، ما حرف علمای تجويد را بايد بگوئيم هر چه گفتند مورد قبول ماست؟

قرطبي در در تفسير خودش مي‌گويد چنين حرفي را زدند ولي به نظر ما لازم نيست «والصحيح ترك الإظهار» بعد مي‌فرمايد بالأخره آن مَرَّاق يعني بايع المرقه مَرَّاق است، کسي که بايع مرقه است، ولي اين مَرَّاق، کسره خودش دلالت دارد بر اينکه اين راق از رقا يرقى است و ربطی به آن مَرَّاق ندارد. علي ايحال اين نکته‌اي است که در تجويد گفته‌اند که نيازي ندارد که خيلي رعايت شود و حرف قرطبي حرف درستي است و در دنباله‌اش مي‌فرمايد «وَضَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» يعني اعتقد، ضنّ در قرآن به معنای ضنّ در مقابل يقين نيست «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» اينطور نيست که ضنّ در آنجا هم در مقابل يقين است، البته گاهي اوقات ظن در مقابل يقين داريم، ولي در اينجا ضنّ به معنای اعتقد است، يعني وقتي که نفس به استخوان ترقوه مي‌رسد و ظاهراً تا اينجا مي‌فهمد که اطرافيانش مي‌گويند چه کسي مي‌تواند اين را نجات بدهد؟ يا مي‌بيند بين ملائکه خصومت ايجاد مي‌شود که چه کسي اين نفس را بالا مي‌برد؟ آن وقت اينجا «إِعْتَقَدَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» يقين پيدا مي‌کند که الآن وقت فراق از دنيا و اهل و مقام و همه چيز است، حالا اعتقاد پيدا مي‌کند.

بعد مي‌فرمايد «وَالْتَفَتُ السَّاقُ بِالسَّاقِ» ساق به ساق پيچيده مي‌شود، شايد شش احتمال و يا بيشتر در مورد اين آيه شريفه در تفاسير ذکر شده، که به بعضي از آنها اشاره مي‌کنم؛ يك احتمال اين است که «التفت شدّة أمر الدنيا للآخرة» ابن عباس و مجاهد اينطوري معنا کردند. اولاً اين نکته را عرض کنيم که عرب وقتي که در گرفتاري‌ها و شدائد مي‌خواهد تعبير کند، تعبير به ساق مي‌کند مي‌گويد «قائمة الدنيا علي ساق» مي‌گويد دنيا روي مشکلات است «وقامة الحرب علي ساق» در جنگ هم خيلي مشکلات است، عرب از مشکلات خيلي بزرگ تعبير به ساق مي‌کند، آن وقت «التفت الساق بالساق» ساق اول يعني شدّت امر دنيا به شدّت امر آخرت، به هم پيچيد. يعني فراق از زن و اهل و بچه و مال و مقام و تمام آنچه که يك عمر به دست آورد، اينها را بايد رها کند، تازه گرفتاري‌اش شروع مي‌شود، ديدن محلّ خودش در جهنم، عذاب‌هايي که در برزخ گرفتارش مي‌شود، اينها را هم مي‌بيند. خدای تبارک و تعالی در مورد اين آدم کافر مي‌فرمايد «والتفت الساق بالساق» اين يك معنا.

معنای دوم این است که این ساق مراد همین ساق پای انسان باشد، «التفت الساق بالساق» یعنی ساق يك پا به ساق پای دیگر، وقتی روح از بدن در حال خارج شدن است پوست پاها جمع می شود، کنایه از این است که اینها به هم پیچیده می شود، که طبق این معنا «التفت الساق بالساق» این پوستها جمع می شود و در هم پیچیده می شود نه خود پا، پوست روی پا.

معنای سوم این است که «يضرِبُ إحدَي رجلِيه علي الأُخري» یعنی خارج کردن روح اینقدر حالت عجیبی را برای این به وجود می آورد که يك پایش را به پای دیگرش می زند، اضطراب پیدا می کند و در اثر این زدن، ممکن است یکی به دیگری بپیچد، این هم يك احتمال.

احتمال دیگر این است که وقتی او را داخل کفن می گذارند، این دو پا را کنار هم می گذارند و يك بندي هم دور آن می بندند که می شود «التفت الساق بالساق» تا حالا اینها باز بود و حرکت می کرد و هر کدام مستقل بود، ولي اینها کنار هم گذاشته می شود و به هم پیچیده می شود.

اینها احتمالاتی است که در این آیه شریفه وجود دارد. علي كل حال این «والتفت الساق بالساق» چون ظهور در بعد از موت دارد یعنی «كلا إذا بلغت التراقي»، اگر بخواهیم به این ساق پاها بگوئیم می خورد، این قبل از بلوغ تراقی باید باشد، یعنی آن مراحل گذشته، «وقيل من راق» ملائکه این حرفها را زدند «و ظنَّ أَنَّهُ الفراق» هم آمده «والتفت الساق بالساق» به نظر ما با این قرائنی که عرض کردیم که قبلاً این مراحل گذشته و اشاره به این ساق پا ندارد، اینها چیز مهمی نیست! خدای تبارک و تعالی در اینجا يك مطلب خیلی عظیمی را بیان می کند و آن این است که این آدم کافر شدت امور دنیايش در اثر نزاع روح با شدت بلاهایی که در انتظارش هست همه به هم می پیچد. مثل اینکه گاهی اوقات انسان وقتی يك گرفتاری پیدا می کند، خودمان هم می گوئیم همه ی کارهایمان به هم پیچیده، یعنی مشکلات پی مشکلات، از يك مریضی نجات پیدا می کنیم به مریضی دیگری دچار می شویم، خدای تبارک و تعالی می فرماید این کافر، این شدت هجران دنیا و هجران اموال و هجران اموری که در دنیا با آن مأنوس بوده که خود جلدایی از اینها هم برایش بسیار مشکل است، این يك مشکل. اما مشکل مهم تر شدت آخرت است، می بیند شدت آن که الان در انتظار او وجود دارد.

«التفت الساق بالساق» را اینطور معنا کنیم که «شدة كرب الموت بشدة حول المطلع» بگوئیم شدت سختی های مُردن با شدت احوال قیامت به هم گره می خورد، یعنی کنایه از تتابع شدائد است، «تتابعَت عليه الشدائد فلا يخرج من شدة إلا جاءه أشد منه» بعد می فرماید «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» مساق به معنای موضع سوق است، یعنی مساق خلائق به محشر است، «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» رفتن و سوق خلائق به سوی خدای تبارک و تعالی است، یعنی همه به جایی می رویم که کاری از دست دیگران ساخته نیست و مالک اصلی خدای تبارک و تعالی است، این يك احتمال که بگوئیم «أَيُّ مَسَاقِ الْخَلَائِقِ إِلَى الْمَحْشَرِ الَّذِي لَا يَمْلِكُ فِيهِ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ غَيْرَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» غیر خدای تبارک و تعالی کسی مالک امر و نهی در آنجا نیست و کاری نمی تواند انجام بدهد.

یا بگوئیم مساق به این معناست که «أَيُّ يَسُوقُ الْمَلِكُ بَرُوحَهُ إِلَى حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ» یعنی این ملائکه این روح را از پشت هدایت می کنند، سوق می دهد به آنجایی که خدا امر کرده، اگر جنت است به طرف بهشت، «و إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَإِلَى سَجِّينَ» اگر از اهل نار است به سَجِّين سوق داده می شود و اگر از اهل جنت است به عَلِيَّين سوق داده می شود.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه خطبه 85 می‌فرماید: «كل نفسٍ معها سائقٌ وشهيدٌ» همانطوری که در دنیا دو تا ملك رقیب و عتید اعمال انسان را ثبت می‌کنند، وقتی قیامت می‌شود هر نفسی يك سائق دارد و يك شهید، «سائقٌ يسوقها إلی محشره» سائقی که این نفس را به محشر سوق می‌دهد، به سمت محشر می‌برد، آدم گاهی اوقات سؤال می‌کند حالا وقتی انسان از قبر بیرون می‌آید چه خبر می‌شود؟

هیچی! ظاهر این عبارت امیرالمؤمنین این است که دو نفر هستند یکی سائق که این را به طرف محشر هدایت می‌کند و یکی هم شهید است یعنی «شاهدٌ يشهد عليها بعمله» یعنی تمام اعمال این شخص در اختیار اوست، يك سائقی این را می‌برد و به طرف محشر سوق می‌دهد و يك شاهدهی هم در اعمال این شهادت می‌دهد، آن وقت این نکته اینجا وجود دارد، چون آن آیات شریفه‌ای که در سوره‌ی زمر وجود دارد «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا» «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا» آیات 71 و 73 سوره مبارکه زمر، که داریم روز قیامت آنهایی که کافر هستند به طرف جهنم سوق داده میشوند و آنهایی که اهل بهشت هستند به طرف بهشت سوق داده می‌شوند، منتهی دو جور سوق داریم؛ يك سوق داریم که با اکرام و احترام است، با تکریم است، آنهایی که دارند به طرف جَنَّت سوق می‌دهند خیلی با احترام آنها را سوق می‌دهند و آنهایی که به طرف جهنم دارند سوق می‌دهند آنها را با خاری و ذَلَّت، مثل اینکه شما يك نفر را خیلی با احترام بدرقه می‌کنید و خداحافظی می‌کنید، ولی با شخص دیگری با فشار و هُل دادن و راندن به جایی می‌فرستید که این عنوان تحقیر را دارد.

علي اِیحال روز قیامت روز مساق است، یکی از اسامی قیامت «يوم المساق» است یعنی روزی که همه سوق داده می‌شوند، يك عده به طرف بهشت و عده‌ای هم به طرف جهنم سوق داده می‌شوند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين